



به یادتان هستیم. او تعریف می کند: در این سال ها گاهی صبحانه بر ایمان آورده اند، اما سابقه نداشته است خادمان این وقت سحر برای گفتن خدا قوت در جمع ما حاضر شوند.

هادی نمازی هم دیگر همکار اوست که در ناحیه ۲ مشغول به کار است. او هم مانند دوستش متعجب مانده که سحرگاهان قرار است چه خبری را به او بدهند. به هر چیزی فکر می کند، به جز موضوع خدا قوت و تبریک دهه کرامت. به قول خودش آن قدر شوکه شده است که جز تشکر چیز دیگری رانمی تواند بر زبان بیاورد.

هوا کم روشن می شود، عقر به های ساعت هنوز به ۵ صبح نرسیده اند. کمتر اتفاق افتاده تا این موقع بیدار باشیم و سپیده صبح را در خیابان منتهی به حرم صبح کنیم. هنوز مسیرمان به انتها نرسیده پس از گذر از کوچه پس کوچه های منطقه به میدان ۱۵ خرداد می رسیم. به میدان بسیج یعنی مقصد اولمان که نزدیک می شویم یکی از پاکبانان در حال رفت و روب معابر است. صدایش می زنند. او هم مانند سایر دوستان مهربان خبری از برنامه ندارد و نمی داند چرا این موقع صبح یک نفر او را به سمت ماشین فرامی خواند. نزدیک تر که می آید بسته اهدایی را مقابله می گیرند. ذوق و شوق او را می توان از چشم هایش خواند. هدیه گرفتن برای همه ما آن هم از ولی نعمتمان در هر سن و سالی که باشیم خوشایند است و آن را به فال نیک می گیریم.

از او دور می شویم اما گویی با قوت بیشتری به کارش ادامه می دهد. او آخرین پاکبانی است که هدیه اش را می گیرد. ما به تصور اینکه کارمان تمام شده قصد جدا شدن از گروه را داریم اما ذکاوتی متوجه نگاه های نیروی خدماتی فضای سبز شد که در میدان ایستاده و حواسش به آبیاری گل ها و چمن هاست. دوستانش را صدای زنده تابسته ای برای او بباورند. پیرمرد بسته را که می گیرد، گونه هایش از گریه خوشحالی خیس می شود. روبرو حرم می ایستد تا با امام مهربانی هادرد دل کند، گویا او حرف های زیادی برای گفتن دارد، اما منتظر یک جرقه بوده تا بتواند آنچه در درونش هست را بیرون بریزد. از آن گروه ۲۱ نفری تنها ۷ خادم مانده اند، بقیه هدایا پشان را تقدیم کرده اند. همین هفت نفر هم توجه بسیاری از شهروندان را به خودشان جلب می کنند. هر ماشینی که از میدان می گذرد توقفی کوتاه می کند تا ببیند این موقع صبح خادمان در میانه میدان چه می کنند.

خادمی که خدمتش ادامه دارد

کوچه پس کوچه های خیابان امام خمینی (ره) را به همراه دیگر خادمان طی می کنیم. امین... رمضان زاده؛ ۵۶ ساله بازنشسته آستان قدس و دربان کشیک هفتم است. او خوش خنده و خوش روست. او هم تمایل چندانی به صحبت ندارد. اما سؤالات پی در پی ما نمی گذارد سکوت کند و یکی در میان پاسخ می دهد. افتخارش را در این می داند که ۳۰ سال در سفره امام رضا (ع) خالصانه خدمت کرده و تمام زندگی اش متعلق به امام رضاست. او که از اشک های یکی از پاکبانان متأثر شده است، چهره خندانند دگرگون می شود و آهی می کشد و چند قدم از گروه جدا می شود. ما هم فرصت را غنیمت شمرده و خودمان را به او می رسانیم تا گفت و گویی هر چند کوتاه داشته باشیم: «ما ایرانی ها وقتی مشکل داریم به این درگاه برای شفا می آییم. با نام امام رضا (ع) حال و هوای دلمان فرق می کند. دست خودمان هم نیست. درست مثل الان، این بسته ها ارزش مادی ندارد، اما ارزش معنوی اش بسیار است.»

جدول بگذارد. در آن ۵ دقیقه ای که کنارش می ایستیم سکوت است و سکوت. فقط صدای خادم برای تبریک شنیده می شود و لاغیر. از او که دور می شویم از آینه خود رو نگاهش می کنیم، گاهی به بسته نگاه می کند و گاهی به سمت ما. او که بی هیچ درنگی لابه لای زباله ها به دنبال مواد بازیافتی می گردد، به احترام متبرک بودن این بسته حاضر نشد با همان دستانش، دست به آن بزند.

دلهره شادی آور

صدای خش خش جاروبه گوش می رسد و هر از گاهی چرخ های گاری زباله پلاستیکی اش سکوت شب را می شکند. علیرضادودی یکی از پاکبانان ناحیه ۲ در بولوار نامجومشغول کار است. سرکارگر به نبش خیابان نامجوی ۲ که می رسد، او را صدای زنده. برایش عجیب است. هنوز ساعت ۴ نشده، خادمان حرم مطهر رضوی با این لباس و کلاه در اینجا چه می کنند! به قول خودش که بعد از گفت و گو بر ایمان تعریف می کند؛ با دیدن خادمان به همراه سرکارگر دچار دلهره و اضطراب می شود، او که کاری نکرده است. این موقع صبح چه اتفاقی افتاده است. همین که بسته متبرک را می بیند، اشک در چشمانش جمع می شود، مگر ممکن است عده ای این موقع از خوابشان بزنند و به دیدارشان بروند که بخواهند بگویند ما

آقشر زحمت کش جامعه دیده نمی شوند

خادم بودن جایگاه خودش را دارد، اما اینکه خادم باشید و نامتان بر سر زبان دیگران خوش بدرخشد موضوع دیگری است. محمد وارسته ۵۱ ساله سرکشیک هفتم در بانان که ۲۰ سال از خدمتش در محضر علی ابن موسی الرضا می گذرد جزو همان هایی است که دوستانش به نیکی از او یاد می کنند و می گویند پیش قدم در کار خیر است. زمانی که می ایستند تا بسته ها را به دیگر پاکبانان بدهند، فرصت را غنیمت شمرده و خودمان را به او می رسانیم. هر چه می پرسیم طفره می رود، به خنده می گوید: «نمی دانم این موقع شب چه کسی شما را خبردار کرده است. شب های دیگر کجا هستید تا گزارشی از این خادمان گمنام بگیرید.» حرفش بجاست، اما به روی خودمان نمی آوریم و دوباره اصرار می کنیم. بالاخره با تبسمی بر لب می گوید: «در دهه کرامت این فرصت فراهم شد تا به نمایندگی از ولی نعمتمان قدردان برادران سلامت باشیم. همیشه می گویم پیشگیری بهتر از درمان است. آن ها با خدمت رسانی به شهر مانع آلودگی آن می شوند و نظافت شهر به دست همین مردان گمنام انجام می شود. این موقع از روز به نمایندگی از آستان قدس برای تقدیر و تشکر آمده ایم. اگر درست نگاه کنید شادی و شغف را در چهره پاکبانان می بینید و همکارانم از دیدن شادی آن ها حظ می برند.» او یادآور می شود: «ما ۲ قشر زحمت کش در جامعه را خیلی نمی بینیم. گروه اول غسل ها هستند که ۲ هفته قبل سری به آن ها زدیم و این هفته هم در خدمت پاکبانان هستیم. قصد ما این است که این بزرگواران بدانند ما قدردان زحمتشان هستیم.» می خندد و می گوید: «اگر قرار باشد بایستم و با شما صحبت کنم خورشید بالا می آید و پاکبانان می روند.» از ما فاصله می گیرد و سوار خودروشان می شود.

فرقی نمی کند در صحن و سرایش باشید یا در بین مردم، پاکبانان هم خادم امام رضا (ع) هستند. آنان به زائر و مجاور خدمت می کنند.

گمان حضور خادمان را نداشت

خیابان های اصلی با نور چراغ ها روشن شده است، اما در کوچه پس کوچه های تاریک چیزی به چشم نمی آید. سرکارگران با موتور جلومی روند. خادمان پشت سرشان و ما هم پشت سر آن ها با خودرو می رفتیم. سر کوچه شهید نامجوی ۲ می رسیم، سرکارگر دو تک بوق می زند و پاکبان داخل کوچه خودش را سر خیابان نامجو می رساند. گویا با او هماهنگ کرده اند به محض شنیدن صدای بوق موتور سر خیابان بیاید.

نامش علیرضادودی است. به او دلیل آمدنش را به سر خیابان نگفته بودند. به محض اینکه می رسد خادمان از ماشین پیاده می شوند و به سمتش می روند. درودی مات و مبهوت نگاهشان می کند. ساعت ۳ و نیم صبح خادمان حرم امام رضا در اینجا چه می کنند! لابد در همان چند لحظه هر حدس و گمان به ذهنش می رسد، جز اینکه آن ها برای تقدیر و عرض خدا قوت آمده باشند. بسته تبرکی را به سمتش می گیرند، لیکن در لبانش می نشیند و تشکر می کند. می گوید این هدیه متبرک با نام امام رضا برایش با ارزش است. آن قدر متعجب شده است که پشت سر هم تشکر می کند.

به احترام متبرک بودن بسته را در دست نگرفت

مسیر دیگر مادر خیابان امام خمینی (ع) است. همان طور که می رویم خادمان در کنار گاری زباله شهرداری توقف می کنند. یکی از دربانان کشیک هفتم پیاده می شود. ما هم همین طور و با فاصله کمتر از ۱۰ متری می ایستیم. مرد میانسال زباله گردی را می بینیم که تا کمر در گاری زباله خم شده است. خادم حرم مطهر رضوی، با صدایی رسا سلام و خسته نباشید می گوید. زباله گرد که چهره اش خبر از ترس می دهد، خودش را بیرون می کشد تا جواب سلام را بدهد. همین که خادم حرم مطهر رضوی را مقابل خودش می بیند، بیشتر دستپاچه می شود و مین می کند. خادم که متوجه ترس او می شود، بدون هیچ مقدمه ای دهه کرامت و میلاد امام رضا (ع) را به او تبریک می گوید و بسته را به سمتش می گیرد. این صحنه نیازی به شرح ندارد، ما که خودمان را به آن ها رسانده ایم، به راحتی اشک هایش را می بینیم که دور چشمانش حلقه زده است. نگاهی به بسته می اندازد و نگاهی به دستانش. تردید دارد دستکش هایش را در بیاورد یا نه، در نهایت به خادم نگاه می کند. با اشاره سراز او می خواهد تا بسته را کنار

۷۲ سال نایب پدرم بودم

محمد رضا اورعی ۵۸ ساله از ۲۲ سالگی خادم بوده است. او طعم شیرین خدمت را از ۲۲ سالگی چشیده است، همان زمانی که نایب پدر می شود و به جای او برای خدمت می آمده است. در نهایت برای خودش هم سال ۱۳۷۲ حکم خادمی صادر می شود. او در این جمع می گوید: «مردم خادمان را منتسب به درگاه امام رضا (ع) می دانند و توقع خاصی از خادمان حرم مطهر رضوی دارند و باید اخلاق و رفتار خادم با دیگران فرق داشته باشد. همین تفاوت سبب شده تا پاکبانان درباره این هدایای معنوی ابراز خشنودی کنند.» او ادامه می دهد: «پاکبانان سربازان و مدافعان سلامت هستند. اکنون در اینجا به این موضوع فکر می کنم که ما فقط یک شب در سال این موقع بیدار شده و به میان پاکبانان آمده ایم، اما آن ها سال هاست با همین روال زندگی می کنند و خانواده هایشان هم به این شیوه عادت کرده اند.»